

نخستین «روزگار خوشی» که آدمی در خیال خود پرورده است

فصلی از کتاب «تاریخ از سومر آغاز می شود»

یکی از کتابهای پربهائی که ترجمه آن اخیراً در پاریس انتشار یافته، کتاب پروفیسور «ساموئل . ن . کریمر» S. N. Kramer باستان شناس نامدار امریکائی و استاد دانشگاه «پنسیلوانیا» است. این کتاب شامل تحقیقی درباره تمدن «سومر» یعنی نخستین مدنیت انسانی است که ریشه ای کاملاً جدا از ریشه تمدنهای «سامی» و «هند و اروپائی» داشته و فی الواقع مدنیته مستقل بوده است.

اهمیت این کتاب که «تاریخ از سومر آغاز می شود» نام دارد، گذشته از جنبه تحقیقی آن، در شیرینی بیان و گیرائی سبک نویسنده است که مطالب خشک و سنگین علمی را با ذوق و کلام شاعرانه ای می آمیزد و طبع خواننده را از کسالت و ملال رهایی می بخشد. اما کتاب پروفیسور «کریمر» نه تنها از این لحاظ که حاوی تحقیقی در باره قدیم ترین تمدن بشری است، درخور توجه ما ایرانیان می تواند بود، بلکه از اینجهت نیز که مدنیته سومری یکی از پایه های تمدن کهن ایران بوده، حائز اعتبار و اهمیتی خاص است و ما امیدواریم که فصول شیرین و سودمندی از این کتاب را گاهگاه در مجله «سخن» از لحاظ خوانندگان عزیز بگردانیم.

فصلی که ترجمه آن هم اکنون از نظر شما می گذرد، شامل نکته ای جالب در روانشناسی اجتماعی است و آن نکته این است که حسرت برگزیده بسردن و ملول از حال بسودن و ترس از آینده داشتن خاص مردم روزگار ما نیست، بلکه از قدیم ترین ایام، بشر سرگشته، «گذشته» را بهتر از «حال» و «حال» را مطمئن تر از «آینده» می بنداشته است!

سومریان در باره آدمی و آینده او نظری بدبینانه داشتند. در حقیقت آنان نیز مانند ما، حسرت اینی و آرزوی رهایی از چنگال ترس و جنگ و تهدیدستی را در دل می پروراندند، اما نه تنها به آینده ای بهتر از آنچه بود، معتقد نبودند، بلکه برعکس گمان می کردند آدمیزاد در روزگار گذشته بخوشبختی می زیسته و آن روزگار دیر زمانی است که سپری شده است.



جنگ زن سومری

هرچند که در اساطیر کهن بافسانه «روزگارخوش» یا «عصرطلایی» فراوان برمی‌خوریم، اما روایت نخستین این افسانه را در ادبیات سومری باید جست و شاهد این معنی، منظومه حماسی «انمرکار» و خداوندگار آراتا^۲ است

۱- Enmerkar ۲- Aratta

که در فصل سوم این کتاب بدان اشاره کرده‌ام .
 قسمتی از این منظومه در توصیف روزگاری است که هنوز آدمیزاد
 مغضوب خداوند نبوده و از فراوانی نعمت و آسایش بهره داشته است . اینک
 ترجمه آن قسمت :

« پیش از این ، روزگاری بود که در او کزدم نبود ، مار نبود
 شیر نبود ، گفتار نبود
 کرک نبود ، سگ هار نبود

روزگاری بود که ترس نداشت ، وحشت نداشت
 هیچ آفریده‌ای با آدمی یارای رقابت نداشت

پیش از این ، روزگاری بود که کشورهای «شوبورا ۱» و «همه‌زی ۲»
 و سرزمین سومر که در او بیچندین زبان سخن می‌گویند
 و قوانین مقدس پادشاهی بر او حکومت می‌کند ،
 و «اوری ۳» ، کشوری که آنچه لازم است ، در او هست ،
 و سرزمین «مارتو ۴» که در ایننی بسرمی‌برد
 و همه جهان و همه ملت‌ها یکی شده بودند و یک زبان ، بر «انلیل ۵»
 درود می‌فرستادند .

اما در آن زمان ، خدای قادر ، خدای حاکم ، خدای فرمانروا
 «انکی ۶» خدای قادر ، خدای حاکم ، خدای فرمانروا
 قادر خشمگین ، حاکم خشمگین ، فرمانروای خشمگین ...
 ... فراوانی نعمت ...

 آدمی»

یازده سطر نخستین که از زوال و ریختگی مصون مانده شرحی از
 روزگار خوشبختی است .

شاعر می‌گوید که در آن روزگار ، همه ملت‌های جهان خدای واحدی
 را می‌پرستیدند و این خدا همان «انلیل» بود . در حقیقت ، اگر عبارت «به



«اورمینا» آوازخوان

يك زبان « را که در یازدهمین سطر شعر آمده به مفهوم لفظی آن اختیار کنیم و نه به مفهوم مجازی که «متحد وهم داستان» معنی می‌دهد، آنوقت معلوم می‌گردد که سومریان قبل از عبریان بزبان واحدی که پیش از پدید آمدن

زبان های گوناگون در میان همه ملل معمول بوده، اعتقاد داشته اند .
 ده سطری که پس از آن یازده سطر می آید چنان محو و ناخوانا شده
 که معانی اش کاملا حدسی و تقریبی است . معینا از آغاز و انجام عبارات می
 توان پنداشت که «انکی» از قدرت «انلیل» ناخشنود بوده و بر او حسد می برده
 و بهمین سبب تصمیم گرفته که در قلمرو حکومت «انلیل» دست به ویرانی و
 تباهی زند ، لذا اختلافات و ستیزه هائی در میان ملل بر می انگیزد و به «روزگار
 خوش» یا «عصر طلائی» پایان می بخشد . اگر سطور دهم و یازدهم را نیز
 بفهمیم لفظی آنها اختیار کنیم، اشتقاق و انشعاب زبانها را هم به «انکی»
 می توان منسوب داشت . با این فرض می توانیم که در زیر پرده ابهام و سردید،
 افسانه ای شبیه به افسانه برج بابل را که در توراة مسطور است ، با اندک
 تفاوتی در این منظومه بیابیم و آن تفاوت در اینست که تیره روزی آدمی،
 با اعتقاد سومریان در نتیجه رشک بردن خدای بر خدای دیگر است («انکی»
 بر «انلیل») و حال آنکه در نظر عبریان کیفری است که برای آدمی مقرر شده است
 زیرا اوست که می خواسته با «الوهیم» (نام عبری «خدا») کوس برابری زند و
 خدا گوشمالش داده است.

بدینگونه می بینیم که پایان «روزگار خوش» با اعتقاد شاعر سومری
 در اثر جادوی زیانکارانه «انکی» فرا رسیده است . دنباله منظومه مذکور
 (که در فصل سوم این کتاب آمده) شرح می دهد که «انرکار»، فرمانروای
 «اوروک» و دست پرورده «انکی» تصمیم می گیرد که سیادت خود را بر قلمرو
 «آراتا» تحمیل کند و بهمین سبب پیشگی نزد او می فرستد و اتمام حجت می
 کند که چنانچه «آراتا» و رعایای او سیم و زرو گوهر های پر بها برای
 «انرکار» بفرستند و «آبزو» را که معبد شایشکران «انکی» است، در
 سرزمین خود بنا نهند، از گزند وی در امانند و گرنه شهرشان با خاک یکسان
 خواهد شد . آنگاه برای اینکه «آراتا» را زودتر به تسلیم وادار کند ، به
 فرستاده خود دستور می دهد که داستان جادوگری شوم «انکی» را که منجر
 به زوال حکومت «انلیل» گردید ، در گوش «آراتا» فروخواند .

این قسمت از منظومه سومری («انرکار» و خداوندگار «آراتا») نه
 تنها از آن جهت که نماینده طرز فکر سومریان درباره «روزگار خوش» بوده،
 جالب و گیراست ، بلکه از لحاظ دیگر نیز شایان توجه است ، زیرا حدود
 جغرافیائی سومر و وسعت آن سرزمین را در دنیای قدیم برای ما روشن می

کند. بر طبق روایت سطور ششم تا نهم منظومه، کشور سومر به چهار بخش بزرگ تقسیم می شده است: در جنوب، سرزمین سومر قرار داشته که شامل خشکنامی مابین «دجله» و «فرات» بوده و از مدار سی و سه درجه تا خلیج فارس امتداد داشته است. در شمال آن، سرزمین «اوری» که احتمالاً در فاصله دو رود (دجله و فرات) و بر فراز مدار سی و سه درجه قرار داشته و بعدها دو کشور «آکاد» و «آشور» را تشکیل داده است. در قسمت شرقی «سومر» و «اوری»، مرز و بوم «شوبور - همه زی» وجود داشته که بی تردید بخش عظیمی از ایران غربی را شامل بوده است و اما در سمت غرب و جنوب غربی «سومر» سرزمین پهناور «مارتو» بوده که از ساحل فرات تا کرانه مدیترانه امتداد داشته و تا عربستان امروزی پیش می رفته است.

بنابراین، سرحد جهان در نظر شاعران سومری، از شمال به منطقه کوهستانی ارمنستان، از جنوب به خلیج فارس، از مشرق به منطقه کوهستانی ایران و از مغرب به دریای مدیترانه محدود بوده است.

ترجمه «درنا»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی